



پیغام عشق

قسمت هزار و دویست و بیست و دوم





خلاصه شرح ابیات مثنوی و دیوان شمس، موضوع برنامه ۹۵۷ گنج حضور، بخش اول

مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۳۵۳

مُرْتَضَى را گفت روزی یک عَنُود

کو ز تعظیمِ خدا آگه نبود

*عَنُود: ستیزه‌گر، مُعاند

روزی یک من‌ذهنی ستیزه‌گر که هیچ درکی از عظمت و بزرگی خداوند نداشت، یعنی نمی‌دانست که این جهان و از جمله شخص او به وسیلهٔ عقل خدا یا زندگی اداره می‌شود و همواره با عقل جزوی خود در امر «قضا و کُنْ فِکَان» مداخله می‌کرد و درصدد امتحان خداوند برمی‌آمد، خطاب به کسی که هر لحظه رضا داشت و با فضاگشایی مرکزش را عدم کرده و از عقل و خرد فضای گشوده‌شده استفاده می‌کرد، برای امتحان گفت [ادامه در بیت بعدی]

[در واقع این داستان گفت‌وگویی است بین من اصلی ما که رضا دارد و جنس خود را به‌عنوان زندگی شناسایی کرده‌است و من‌ذهنی ستیزه‌گر ما که درکی از بزرگی خداوند نداشت و با دلیل و برهان ذهنی در پی اثبات وجود خداوند است و همیشه در نارضایتی به‌سر می‌برد.]

مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۳۵۴

بر سرِ بامی و قصری بس بلند

حفظِ حق را واقفی ای هوشمند؟

ای هشیار، اگر در بالای یک بام یا قصر بسیار بلند باشی، باز هم به قدرت حفظ‌کنندگی خداوند به همان اندازه که بر روی زمین ایستاده‌ای، اطمینان داری؟ یعنی حالت اطمینان تو به حفظ و یاری خدا در محل خطر و آرامش یکسان است؟



[مولانا در این بیت و ابیات بعدی توجه ما را بدین معطوف می‌دارد که اگر انسان از جایگاه شرف و بزرگی و خردورزی و عشق، به جایی که اختیار امور در دست من‌ذهنی است، بیفتد در این صورت بی‌شک نابود خواهد شد.]

مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۳۵۵

گفت: آری او حفیظ است و غنی

هستی ما را ز طفلی و منی

انسان زنده‌شده به زندگی در پاسخ گفت: «بله، البته که خداوند بی‌نیاز از عقل من‌ذهنی است و ما را به‌عنوان هشیاری خالص و امتداد خودش از طفل بودن و منیت، یعنی عقل من‌ذهنی حفظ می‌کند، اما به‌شرطی که با فضاگشایی و عدم کردن مرکزمان، هر لحظه با او یکی باشیم.»

مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۳۵۶

گفت: خود را اندر افکن هین ز بام

اعتمادی کن به حفظ حق تمام

شخص کافر که هشیاری جسمی دارد و آگاه نیست اداره تمام امور زندگی به‌دست «قضا و کُن فکان» الهی است، به انسانی که فضا را می‌گشاید گفت: حالا که خداوند تا این درجه حافظ است و تو نیز به حفاظتش ایمان داری، خود را از بام بلند و پایگاه شرف به پایین یا همان من‌ذهنی بینداز و بر حفظ و حراست الهی اعتماد داشته باش.

[اگر انسان دچار این توهم شود که فکر کردن با من‌ذهنی و مرکز همانیده، با فکر کردن زندگی و «قضا و کُن فکان» الهی فرقی ندارد، سخت در اشتباه است و گویی خودکشی می‌کند.]



مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۳۵۷

تا یقین گردد مرا ایقانِ تو
و اعتقادِ خوبِ با برهانِ تو

*ایقان: اعتماد، باور، یقین

[شخص عنود می گوید خود را از بالای بام بر زمین بینداز] تا بر من ثابت شود که تو به حفاظتِ خداوند یقین داری و اعتقادات بر این امر، کامل و درست است. [به عبارتی دیگر من‌های ذهنی همواره درصدد امتحان کردن بزرگان و انسان‌های زنده به زندگی هستند].

مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۳۵۸

پس امیرش گفت: خامش کن، برو
تا نگردد جانت زین جرأتِ گرو

انسان زنده شده به زندگی در پاسخ گفت: به این صحبت‌های ذهنی پایان بده و راهت را بگیر و برو تا این گستاخ‌ات که جرأت می‌کنی به جای فضاگشایی و استفاده از خرد زندگی با عقل من ذهنی حرف بزنی، به قیمتِ جانت تمام نشود، یعنی هشپاری حضورت در ذهن نمیرد.

[به عبارتی یقین و اعتقاد و برهان من ذهنی همه خرافات بوده و از جنس ذهن است و اعتماد کردن به حفظ حق براساس سبب‌سازی ذهن توهمی بیش نیست].

مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۳۵۹

کی رسد مر بنده را که با خدا
آزمایش پیش آرد زابتلا؟



بنده چگونه شایستگی آن را دارد که با قضاوت و مقاومت در برابر اتفاقات و با عقل جزوی خود، خداوند را مورد امتحان قرار دهد که آیا خداوند مطابق میل من ذهنی او عمل می‌کند یا نه؟ به عبارتی دیگر چنین شخصی قوانین زندگی را فراموش کرده و می‌خواهد همه چیز مطابق میل من ذهنی اش پیش برود. [باید توجه کرد هرکس که ناراضی است و غم و غصه دارد، درواقع در حال امتحان کردن خداوند است.]

مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۳۸۰

امتحان همچون تصرف دان در او

تو تصرف بر چنان شاهی مَجُو

*تصرف: زیر سلطه قرار دادن

این را بدان امتحان کردن خداوند با عقل جزوی ذهن که می‌خواهد تمام امور طبق خواسته‌های ذهنی پیش برود، تصرف کردن و به زیر سلطه درآوردن خداوند و قوانین زندگی است و فکری که براساس سبب‌سازی و علت و معلول ذهن کار می‌کند با خردی که تمام کائنات را اداره می‌کند، یکسان و برابر نیست. پس به هیچ وجه در پی این نباش که با عقل کوچک من ذهنی در امر «قضا و کُن فکان» شاه عالمیان، خداوند تصرف کنی.

مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۳۸۱

چه تصرف کرد خواهد نقش‌ها

بر چنان نقاش، بهر ابتلا؟

برای مثال چگونه تصاویر و نقوش می‌توانند نقاش را تحت سلطه و اداره خود درآورده و مورد امتحان قرار دهند؟ [با تسلسل افکار و از فکری به فکر دیگر پریدن، نمی‌توان در امر «قضا و کُن فکان» الهی که لحظه به لحظه در آفرینش و خلق جدیدی است و تمام کائنات را اداره می‌کند دخالت کرد و خدا را مورد امتحان قرار داد تا امور مطابق میل من ذهنی



پیش برود. پس چاره کار تسلیم، فضاگشایی و عدم کردن مرکز است تا در این صورت انسان نیز چون خداوند که هر لحظه در شادی و طرب است، شادی بی سبب را تجربه کند.

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۰۰۸

چیست تعظیم خدا افراشتن؟

خویشتن را خوار و خاکی داشتن

*تعظیم: بزرگداشت، به عظمت خداوند پی بردن

تعظیم و بزرگی خداوند را به پا داشتن به چه معناست؟ این که با صفر کردن عقل من ذهنی و پیش رفتن با «قضا و کُن فکان» خداوند و حفظ مرکز عدم، عقل جزوی را خوار و کوچک کرده و برحسب دید آن فکر و عمل نکنی. [به تدریج که انسان فضا را می گشاید، متوجه می شود همه چیز مطابق مشیت و خواست الهی پیش می رود و در این صورت به عظمت خداوند پی می برد، ولی به درجه ای که با من ذهنی در کار زندگی دخالت می کند، در واقع به خداوند شک دارد و از تعظیم او آگاه نیست.]

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۰۰۹

چیست توحید خدا آموختن؟

خویشتن را پیش واحد سوختن

یادگیری توحید و یکتایی خداوند چیست؟ سوزاندن هشیارانه وجود موهوم من ذهنی و اجزای آن با فضاگشایی در کوره یکتایی خداوند تا به مقصود اصلی که اتصال به بی نهایت و ابدیت خداوند است نائل شوی. [این که انسان لفظاً بگوید خداوند یکتاست هیچ فایده ای ندارد، بلکه برای درک توحید و یگانگی خداوند باید هشیارانه فضا را باز کرد، نسبت به من ذهنی صفر شد و به آن چه که ذهن در این لحظه به صورت فکر نشان می دهد، اهمیتی نداد.]



مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۰۱۰

گر همی خواهی که بفروزی چو روز

هستی همچون شب خود را بسوز

ای انسان، اگر می خواهی همچون روز روشن و فروزان شوی و شادی بی سبب زندگی را تجربه کنی، در این صورت با فضاگشایی وجود موهومی من ذهنی ات را که همچون شب تیره و تاریک است، پیش خداوند هستی بخش بسوزان تا هیچ اثری از آن باقی نماند.

[هرچه انسان فضا را بگشاید و از طریق زندگی فکر و عمل کند، تصورات من ذهنی، همانیدگی با باور و درد، ناموس و آبروی بدلی من ذهنی و پندار کمال آرام آرام فرومی ریزد و ویران می شود.]

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۳۱۳۳

کز روی، جفاً القلم کز آیدت

راستی آری، سعادت زایدت

اگر فضا را ببندی و با هشیاری جسمی، بر حسب دید ذهن فکر و عمل کنی در این صورت قلم زندگی، خداوند برای تو کج می نویسد و حوادث ناگواری را تجربه خواهی کرد، اما اگر فضا را باز کنی، با تدبیر زندگی و «قضا و کُن فکان» پیش بروی و مرکز را از همانیدگی ها خالی و عدم کنی، اتفاقات زندگی باعث سعادت و خوشبختی تو می شود.

[شایستگی انسان برای داشتن زندگی بهتر به توانایی انتخاب او در این لحظه بستگی دارد که فضاگشایی می کند و در این لحظه غرق شادی و طرب الهی می شود یا با قضاوت و مقاومت فضا را بسته و از شادی بی سبب محروم می گردد.]



مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۳۲۱۸

دل نگه دارید ای بی حاصلان

در حضور حضرت صاحب‌دلان

ای من‌های ذهنی بی‌حاصل و بی‌ثمر که با مقاومت در برابر اتفاقات و بستن فضا حاصلی جز ایجاد درد و غم ندارید، بیاید در حضور انسان‌های زنده به عشقی چون مولانا پاسبان هشیاری خویش شوید، مرکزتان را عدم کنید و از همانیده شدن با اجسام پرهیزید.

[اگر شادی و طرب خداوند این لحظه از طریق شما بیان می‌شود و فارغ از غصه کم و بیش همانیدگی‌ها هستید، در این صورت شما حاصل و ثمر دارید، اما اگر مقدار زیادی درد و رنج انباشته و با ناله و شکایت روزگار می‌گذرانید قطعاً ثمری نداشته و جزو بی‌حاصلان به‌شمار می‌آید.]

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۳۲۱۹

پیش اهل تن، ادب بر ظاهرست

که خدا زیشان، نهان را ساترست

*ساتر: پوشاننده، پنهان‌کننده

نزد انسان‌های من‌ذهنی، رعایت یک‌سری آداب ظاهری و سطحی که مورد قبول عموم مردم است، ادب به حساب می‌آید، چراکه خداوند درون ایشان را از چشمشان پنهان کرده‌است و نمی‌تواند آلودگی درونشان را ببیند.

[ادب حقیقی این است که انسان مرکز را عدم کرده، در برابر آن چه ذهن نشان می‌دهد فضا را بگشاید و هنگام بی‌مرادی با تسلیم و رضا و عدم واکنش عمل کند، در غیر این صورت نزد خدا و مردم و همچنین انسان‌های زنده به حضور جزو بی‌ادبان به‌شمار می‌آید.]



مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۳۲۲۰

پیشِ اهلِ دل، ادب بر باطن است

زآنکه دلشان بر سَرایر، فاطن است

*سَرایر: رازها، نهانی‌ها، جمع سَریره

*فاطن: دانا و زیرک

در حضور خداوند و انسان‌های زنده به عشقی چون مولانا، رعایت ادب به درون انسان مربوط می‌شود، چراکه آن‌ها بر رازهای نهانی و جنسی که در مرکز انسان وجود دارد آگاه هستند.

[اگر انسان جسمی را در مرکز خود گذاشته و دچار قضاوت و مقاومت می‌شود و ناموس و درد و پندار کمال دارد، تمام این‌ها بر خداوند و انسان‌های زنده به زندگی فاش و آشکار است و نمی‌توان آن را انکار کرد و برعکس اگر مرکز، خالی از همانیدگی‌ها باشد، آن نیز از چشمان زندگی و انسان‌های زنده به خدا پنهان نمی‌ماند.]

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۳۲۲۱

تو به عکسی پیشِ کورانِ بهرِ جاه

با حضور آیی نشینی پایگاه

اما کار تو ای انسان من‌ذهنی، برعکس است، یعنی نزد من‌های ذهنی که همواره با هشیاری جسمی مشغول اضافه کردن همانیدگی‌ها هستند، ادب را رعایت می‌کنی؛ مثلاً برای اظهار تواضع در پایین‌ترین جای مجلس می‌نشینی تا در عوض این کار مقام دنیایی خود را بالاتر برده، بر همانیدگی‌های خود بیفزایی.

[نشان دادن تواضع و کوچک کردن خود به‌طور سطحی، درحالی‌که شخص ناموس و پندار کمال دارد و با مرکز همانیده برحسب دید ذهن فکر و عمل می‌کند، تواضع و ادب به حساب نمی‌آید و عین بی‌ادبی است.]



مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۳۲۲۲

پیش بینایان، کُنی ترکِ ادب
نارِ شهوت را از آن گشتی حَطَب

*حَطَب: هیزم

اما نزد انسان‌های زنده به حضوری چون مولانا و یارانش، ادب را ترک می‌کنی، و به همین علت هیزم آتش شهوت شده‌ای و همواره با حرص می‌خواهی فقط بر همانیدگی‌هایت اضافه کنی.
[اشتیاق انسان برای رسیدن به همانیدگی‌ها اشتیاقی مصنوعی است که انرژی زنده‌ی زندگی را در این لحظه به امید رسیدن به زندگی در آینده، به تله می‌اندازد و حاصلی جز غم و حسرت و درد و رنج ندارد.]

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۳۲۲۳

چون نداری فِطْنَت و، نورِ هُدی
بهرِ گُوران، روی را می‌زن جَلا

*فِطْنَت: زیرکی، باهوشی

وقتی فاقد هشیاری، خرد ایزدی و دید تیزبینِ عدم هستی، ناگزیر باید رویت را برای همان من‌های ذهنی نابینا بیارایی و درحالی‌که در باطن یک فرعون داری، تصویر ذهنی عالی از خودت بسازی و پیش آن‌ها مهم جلوه کنی تا مورد قبول و پسندشان واقع گردی.

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۳۲۲۴

پیش بینایان، حَدَث در روی مال
ناز می‌کُن با چنین گَندیده حال



* حَدَّث: مدفوع، ادرار

وقتی فاقد هشیاری نظر و بینش باطنی باشی، ناگزیر بر روی خود نجاست همانیدگی‌ها را می‌مالی و در حضور انسان‌های زنده به زندگی می‌نشینی و فخر می‌فروشی و درحالی‌که آغشته به بوی تعفنِ درد و رنج همانیدگی‌ها هستی، در حضورشان، ناز هم می‌کنی، یعنی با جدی گرفتن فکرهای خود و عمل کردن برحسب عقل ذهنی، اهمیتی به آن‌ها نداده و نسبت بدن‌ها اظهار بی‌نیازی می‌کنی.

[باید تمرکزمان روی خودمان باشد و ببینیم آیا ما با انباشته کردن مرکز از همانیدگی‌ها پیش دیگر من‌های ذهنی تصویری زیبا از خود ارائه می‌دهیم و در همان حال در حضور انسان‌های زنده به خدا و بزرگان می‌نشینیم و نسبت به دانش معنوی اظهار بی‌نیازی می‌کنیم؟]

مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۳۲۰

در جوابش بر گشاد آن یار، لب

کز سوی ما روز، سوی توست شب

[معشوق در جوابِ عاشقِ گستاخ، لب به سخن گشود و گفت و خداوند هم به ما می‌گوید:]

حقیقت برای من مانند روز روشن است و من قادرم درون و بیرون تو را ببینم که چگونه عمل کرده‌ای تا کار را بدین‌جا رسانده‌ای، اما تو قادر به تشخیص نبوده و این حقایق برایت مانند شب تاریک و پوشیده‌است.

مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۳۲۱

حیله‌های تیره اندر داوری

پیش بینایان چرا می‌آوری؟



[مولانا از زبان زندگی خطاب به انسان می‌گوید:] ای انسان چرا فکر کردن‌های تاریکِ خودت را در مقابل «قضا و کُنْ فَاکان» من قرار می‌دهی و می‌خواهی عقلِ جزوی خودت را به خرد من که تمام کائنات را اداره می‌کنم تحمیل کنی؟ [آوردن هر نوع دلیل و استدلال در برابر خداوند و بزرگانی چون مولانا تحمیل کردن عقل ناقص و جزوی ذهن بر خرد کل است.]

مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۳۲۲

هر چه در دل داری از مکر و رُموز

پیش ما رسواست و، پیدا همچو روز

[مولانا از زبان زندگی خطاب به انسان من ذهنی می‌گوید:] ای انسان، این را بدان همهٔ حیل‌ها و فکر کردن‌های بی‌ثمر من ذهنی و آسراری که پنهان کرده‌ای، برای ما مثل روز روشن است و می‌دانیم که هیچ‌یک به نتیجه نخواهد رسید. [پس با این فکرها مرا مورد امتحان قرار مده، به بیچارگی خود در ذهن اعتراف کن و به سوی من در حرکت باش.]

مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۳۲۳

گر بیوشیمش ز بنده‌پروری

تو چرا بی‌رویی از حد می‌بری؟

[معشوق در ادامه به عاشق بی‌ادب و خداوند نیز به ما می‌گوید:] اگر ما با لطف خود بنده‌پروری کرده و گناه و خطای تو را که با عقل ناقص و جزوی ذهن پیش می‌روی، می‌پوشانیم، پس تو نیز گستاخی و بی‌ادبی را از حد نگذران و در خراب کردن درون و بیرونت اصرار مَورز.

[بزرگ‌ترین بی‌ادبی و گستاخی ترجیح دادن عقل جزوی ذهن بر خرد کل و خالی نکردن مرکز از همانیدگی‌هاست، که در این صورت همواره در حال امتحان کردن خداوند هستیم.]



مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۳۲۴

از پدر آموز، کادم در گناه

خوش فرود آمد به سوی پایگاه

*پایگاه: درگاه، کفش کن، جای ستوران

ای انسان، از پدرت حضرت آدم بیاموز که وقتی با مرکز همانیده مرتکب گناه شد، به آسانی تسلیم شده، من ذهنی اش را صفر کرد و به سوی پایگاه که فضای گشوده شده است آمد. سپس گفت: «من خودم این جفا را روا داشتم.»

مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۳۲۵

چون بدید آن عالمُ الأسرار را

بر دو پا استاد استغفار را

وقتی حضرت آدم با فضاگشایی خداوند را که دانای به اسرار غیب است دید، به جای استفاده از ابزارهای من ذهنی، روی دو پای زندگی ایستاد و استغفار کرد، یعنی بدون این که به گذشته برگردد و خودش یا دیگران را ملامت کند، مرتب عذر خواست و فضا را گشود و با پذیرش تقصیرش مرکزش را عدم کرد.

[عذرخواهی حقیقی این است که انسان بداند هیچ چیز به اندازه خداوند و عدم کردن مرکز در این لحظه اهمیت ندارد و در این صورت دست از قضاوت و مقاومت برداشته، فضاگشایی کند و به فکریایی که ذهن در این لحظه نشان می دهد هیچ اهمیتی ندهد.]

مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۲۰۷۱

پیش بینایان خبر گفتن خطاست

کأن دلیل غفلت و نقصان ماست



پیش بینایانی چون مولانا و قرین اصلی، خداوند، با من ذهنی فکر و عمل کردن خطاست، چراکه بینا و دانای اصلی زندگی است و این تندتند حرف زدن دلیل بر ناآگاهی، غفلت و نقص من ذهنی ماست. [پس باید با عدم کردن مرکز و رعایت «أَنْصِتُوا» با عقل و خرد بزرگانی چون مولانا حرکت کنیم.]

مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۲۰۷۲

پیش بینا، شد خموشی نفع تو

بهر این آمد خطابِ أَنْصِتُوا

ساکت کردن ذهن و خاموش ماندن در پیشگاه خداوند و انسان‌های زنده شده به زندگی، به نفع توست. به همین دلیل فرمان «خاموش باشید» آمده است. [باز شدن فضای درون یک تجربه عملی و شخصی است و در اثر خاموش کردن ذهن صورت می‌پذیرد. خواندن اشعار مولانا که از هر طرفی خاصیت‌های مخرب من ذهنی را به انسان نشان می‌دهد، در رعایت فرمان «أَنْصِتُوا» و خاموشی ذهن از اهمیت بسزایی برخوردار است.]

مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۲۰۷۳

گر بفرماید بگو، بر گوی خوش

لیک اندک گو، دراز اندر مکش

اگر فضا را باز کردی و زندگی گفت: «حرف بزن و خودت را بیان کن»، تو خوب و گزیده و اندک بگو. نه این که با گفتن زیاد دوباره من ذهنی را بسازی و براساس سبب‌سازی من ذهنی سخن بگویی.

مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۲۰۷۴

ور بفرماید که اندر کش دراز

همچنین شرمین بگو، با امر ساز

*شرمین: شرمناک، باحیا

*با امر ساز: از دستور اطاعت کن.

اگر فضا را باز کردی و آن گاه نیرویی از طریق تو به خلاقیت و آفرینش فکرهای جدید پرداخت، به خودت مغرور نشو و حال اگر آن نیرو خواست بیشتر از طریق تو سخن بگوید و تو خلاق تر شوی، امرش را مطیع باش و با شرم او را دنبال کن، یعنی نگذار من ذهنی دوباره بلند شود و سخن بگوید و خواهان زیاد یا کم شدن بیانت شود.

با تشکر:

کارگروه خلاصه‌سازی متن برنامه‌ها

گوینده: سرور

منابع: برنامه ۹۵۷ گنج حضور (استاد پرویز شهبازی)

کتاب‌های تفسیر مثنوی (استاد کریم زمانی)

با تشکر: کارگروه خلاصه نویسی متن برنامه‌های گنج حضور

پایان



همراهان عزیز گنج حضور، لطفاً برای ارسال پیغام‌های عشق خود، از کانال تلگرام آقای شهبازی که در زیر مشاهده می‌شود استفاده نمایید. در موارد استثنایی که دسترسی به تلگرام وجود ندارد، می‌توانید پیغام خود را از طریق ایمیل به آدرس ایمیل آقای شهبازی ارسال فرمایید.

با سپاس،

گروه تهیه مجموعه پیغام عشق



تلگرام آقای شهبازی

+1 818 970 3345



ایمیل آقای شهبازی

Parviz4762@mac.com